خیر مقدم

دلا مژده ، که ماه مهر چونان نوبهار آمد

از آن بالا به آبادی شتابان یک سوار آمد

به همراهش کتاب و دفتر و اسباب کار آمد

قلم آمد، دوات آمد ، مداد سوسمار آمد

خدا را شکر، بر ده مهربان آموزگار آمد

به قلب بی قرار دانش آموزان قرار آمد

کویر تفته را گویی خروشان آبشار آمد

به جهد و همّت مردم دبستان نو بنا گشته

به سان غرفه باغ ارم درهاش وا گشته

مریزد ، دست بنّایش که حق از وی رضا گشته

چه خوش محکم بنا آماد تحصیل ما گشته

در آن کام هزاران نسل فردا روا گشته

خدا را شکر بهر ما چنین خوش روزگار آمد

دلا مژده که بر ده مهربان آموزگار آمد

تراود همچو ، خور، نور نجابت از دو چشمانش

به پاکی دامن مریم بود پاکیزه دامانش

ز آفتها مصون دار، ای خدا هم جسم و هم جانش

ده تاریک و یخ بندان و سرمای زمستانش

نیارد خم بر ابرو زین همه سختی و حرمانش

ز مادر مهربانتر بهر ما خدمتگزار آمد

دلا مژده که بر ده مهربان آموزگار آمد

هزاران خیر مقدم، بر تو، ای والاترین انسان

گسسته علقه از تهران و گشته خادم دهقان

زده قید تجمّل در ره آینده ی ایران

الا ای کوه صبر و صخره ی شخصیّت و ایمان

برایت شادی و صحّت تمنا دارم از یزدان

ز اعماق دل شاگرد بر تو این نثار آمد

کویر تفته را گوئی خروشان آبشار آمد

محیط قریه از سعی تو شد پاکیزه و خرّم

به دل ها نور شادی پرتو افکن شد بجای غم

ز، سرگین و زباله قریه پلک و آب ها زمزم

پزشک آوردی و شد به، دل "اصغر" سر "مریم"

کنی هر درد را درمان، نهی هر زخم را مرهم

به خیر مقدمت گل در ترّنم با هزار آمد

که از یمنش مه مهر و خزان چونان بهار آمد

ده ما بود پیش از تو پر از انواع بیماری

" کزاز" و "سرخک" و "حصبه" تب و نوبه "سل"و "هاری"

کک و ساس و کنه شب با سپیده دم به خونخواری

نبد یک خانه ای در ده بدون شیون و زاری

نبد روزی بگورستان بپا نبود عزاداری

طبیب دردهای لاعلاج بی شمار آمد

الهی شکر بر ده مهربان آموزگار آمد

شما قفل تکاهل را گشودی از عقول ما

شناساندی تکالیف فروع و هم اصول ما

دلیل انحطاط و علّت سیر نزول ما

به قعر چاه ذلّت ها و بدبختی افول ما

چو شد آموزش و اندرزها وجه قبول ما

هزاران قطره نیرو جمع بر دریا کنار آمد

فضای زندگی ز آن بی ملال و بی غبار آمد

شما بودی که یک جا جمع کردی پیرمردان را

جوانان را، زنان را، دختران پلک دامان را

که یعنی مرکز ده ساختی صحن دبستان را

شب احیا نمودی جمله شبهای زمستان را

بیک آهنگ و یک پیمان رساندی جمله دوستان را

گره ها بازگشت و دست ها با هم به کار آمد

که این فرمان رسولانرا ز سوی کردگار آمد

شما نیروی عاطل مانده ی مارا تکان دادی

و تن های بدون جهد و جنبش را روان دادی

فلج گردیده ها را قدرت تاب و توان دادی

سوار توسن اندیشه را بر کف عنان دادی

تو با نیروی دانش مرده را احساس و جان دادی

بلی انوار دانش از فروغ کردگار آمد

که خفّاش از طلوع کوکبش پا در فرار آمد

بما آموختی که این وقت بهتر از طلا باشد

خطا کردم طلا گفتم که چونان کیمیا باشد

ندانند آنکه قدر این گران، خصم خدا باشد

همه دم ها و فرصت ها کلید بخت ما باشد

به یغما دادن این گنج آخر کی روا باشد؟

چنان دان هوش از نو بر سر مست خمار آمد

خزان رفت از گلستان و نسیم نوبهار آمد

سزای عشق و ایثارت چه ریزم من به پای تو؟

که از صدها هزاران یک کند جبران صفای تو!

الالهی جان پر احساس من بادا فدای تو

به جان مردم آزاران خورد، درد و بلای تو

به دوران ها نگردد محو آثار سخای تو

نهال آرزوی ما ز سعی تو به بار آمد

خدا را شکر بر ده مهربان آموزگار آمد

نمودی شمع راه ما، تو نیروی جوانی را

براه عزّ ما دادی تو نقد زندگانی را

فدای کام ما کردی رفاه و کامرانی را

شمردی خوار و بیمقدار لذّت های آنی را

من از فیض تو دارم این تلاش ودرسخوانی را

همای بخت همراه شما بر این دیار آمد

خدا را شکر بهر ما چنین آموزگار آمد

روانه آب تیره در گل و لای و لجن بودی

عجین با خلک و خل، سرگین، کثافات و عفن بودی

بلای جان هر خرد و کلان و مرد و زن بودی

درونش پر ز میکرب های خصم جان و تن بودی

اگر چه ریز و نامرئی، بتر از کرگدن بودی

ز تعلیمات او مردم بصیر و هوشیار آمد

الهی شکر بر ده مهربان آموزگار آمد

شما دادی به ما مفتاح رمز زندگانی را

فرا راندی ز ده تن پروری و جان گرانی را

شناساندی رموز بر اراده حکمرانی را

شما آموختی بر ما تلاش و کاروانی را

به دور افکندن آلایش و میکرب تکانی را

ز تعلیم شما دستان بی کاران بکار آمد

همه اطفال غرق اندر کثافت نو نوار آمد

از آن روزی که این دانا بسوی این دیار آمد

بسوی مردم ما نعمت پروردگار آمد

کویر تفته را گوئی خروشان آبشار آمد

به سرگین زارهای ده صفای لاله زار آمد

جوانان در نظافت هر یکی یک شهردا ر آمد

خدا یارش که بر افتادگان بهتر ز یار آمد

به خدمت گامهای او فزون و بی شمار آمد

کثافت ها فراری شد نظافت ها شعار آمد

مرض ها رفت، جایش تندرستی پایدار آمد

زلال خوشگوار لوله ها از چشمه سار آمد

بجای زعفرانی، ارغوانی بر عذار آمد

عفاف و پاکی و نور شرف از هر کنار آمد

خوشا بر حال آن ده که این چنین آموزگار آمد

مریضان را پرستار و حزینان را قرار آمد

ز تعلیمات تو جنبید از جا خفته نیروها

گل و لای و لجن روییده شد از بستر جوها

فضای ده منزّه شد ز سرگین ها، ز بد بوها

گریزان گشت ساس و کک ز اصطبل و ز سکّوها

ز گل شاداب تر شد چهره ها تابیده گیسوها

چرا که همّت والای او بر کارزار آمد

به فوج بی امان خصم جان ها کار، زار آمد

معلّم! ای عدوی بی امان جهل و نادانی

معلّم ای فروغ جان فزای فیض ربّانی

الا ای ریشه کن سازند خار تن آسائی

شد از همّ همّیمت تندرستی بر ده ارزانی

ز حقّ خواهم که از بد، در امان و شادمان مانی

ز چندین حمل تو اهرمن پا در فرار آمد

دی و بهمن فراری گشت و خرّم نوبهار آمد

معلّم مطلع انوار مهر فرّ و فرهنگ است

معلّم جامع اندیشه های نا هم آهنگ است

معلّم اهرم نیروی ناجنبید چون سنگ است

معلّم در گلوی نی خروشاننده آهنگ است

زبان آموز بر گُنگ و روش بخشنده بر لنگ است

معلّم گر بداند سوی ده بهر چه کار آمد

وظیفه هر یکی صدها و صدها صد هزار آمد

سواد آموختی شبها یکایک بی سوادان را

گشودی با کلید هوش و همّت قفل زندان را

گسستی قید و بند فتنه و افسون شیطان را

ز خود راضی نمودی قاضی القّضات وجدان را

ز گمراهی و ظلمت وارهاندی چند انسان را

ز چندین کار نیکت خود همین چون شاهکار آمد

که نور علم با سعی تو بر چشمان تار آمد